**Ma'rifat-e Kalāmī (Theological Knowledge) _____2026, Vol. 17, No. 1, 73-92**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/ kalami.2026.5004373

20.1001.1.20088876.1405.17.1.4.0

# Imamate: A Foundational Principle in the Formation of Knowledge in Imāmī Theology

**Seyyede Mona Mousavi** / Assistant Professor, Department of Shiite Studies, University of Qom, Iran.
smona.mousavi@qom.ac.ir

**Received:** 2026/09/10 - **Accepted:** 2026/10/26

## Abstract

In Imāmī theology, Imamate has predominantly been interpreted within historical, political, or doctrinal frameworks, whereas a significant dimension of its theoretical potential lies in its epistemic function. The central question addressed in this article is whether Imamate, within the Imāmī intellectual tradition, is merely a continuation of prophethood at the level of religious and social leadership, or whether it should be understood as an epistemogenic principle and a fundamental, ultimate condition for the valid understanding of religion. Employing an analytical-conceptual methodology, this study seeks to demonstrate that Imamate, within the Imāmī tradition, is not merely a political or historical office, but a foundational pillar of divine guidance and a guarantor of the epistemic authority of religious knowledge. To this end, it first revisits and examines the constitutive elements of Imamate - including divine designation (*naṣṣ*), infallibility (*ʿiṣmah*), divinely bestowed knowledge, and religious authority - and then analyzes the epistemogenic function of Imamate within the overarching structure of Imāmī theology and its intrinsic relationship with divine unity, prophethood, and divine guidance. The study then elucidates the crisis of religious interpretation following the Prophet's passing, the problem of plurality in religious interpretations, and the theory of the Imam as the ultimate authority in the understanding of religion. Its central finding is that, in Imāmī theology, Imamate constitutes a condition of possibility for the preservation and interpretation of religion and serves as the ultimate, authoritative locus of religious knowledge. The Imam, in turn, guarantees the continuity of religious truth.

**Keywords:** Imamate, Imāmī Theology, Epistemogenic Principle, Epistemic Authority, Religious Knowledge.

معرفت کلامی ـــــــــــــــــــ سال هفدهم، شماره اول، پیاپی ۳۶، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص۷۳-۹۲

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/ kalami.2026.5004373

dor 20.1001.1.20088876.1405.17.1.4.0

نوع مقاله: پژوهشی

# امامت؛ اصلِ معرفت‌ساز در الهیات امامیه

**سیده منا موسوی** / استادیار گروه شیعه‌شناسی دانشگاه قم، ایران. smona.mousavi@qom.ac.ir

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۶/۱۹ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۸/۰۴

**چکیده**

امامت در الهیات امامیه غالباً در چارچوبی تاریخی، سیاسی یا کلامی تفسیر شده است؛ درحالی‌که بخش مهمی از ظرفیت نظری این مفهوم، کارکرد معرفتی آن است. مسئلهٔ اصلی این مقاله آن است که آیا امامت در منظومهٔ فکری امامیه صرفاً استمرار نبوت در سطح رهبری دینی و اجتماعی است، یا باید آن را اصلی معرفت‌ساز و شرط بنیادین و نهایی فهم معتبر دین تلقی کرد. نوشتار حاضر با روش تحلیلی ـ مفهومی می‌کوشد نشان دهد امامت در سنت امامیه تنها یک منصب سیاسی یا تاریخی نیست، بلکه رکن بنیادین هدایت الهی و ضامن حجیت معرفت دینی است. به این منظور پس از بازخوانی و بررسی عناصر اساسی امامت همچون نصب الهی، عصمت، علم الهی و مرجعیت دینی، جایگاه امامت معرفت‌ساز در ساختار کلان الهیات امامیه و پیوند آن با توحید، نبوت و هدایت الهی تحلیل می‌شود. درادامه، بحران تفسیر دین پس از رحلت پیامبرﷺ و مسئلهٔ تکثر قرائت‌های دینی و نظریهٔ «امام به‌مثابه مرجع نهایی فهم دین» تبیین می‌شود. یافتهٔ اصلی مقاله آن است که در الهیات امامیه، امامت شرط امکان حفظ، تفسیر و محور حقیقی و معتبر معرفت دینی است و امام ضامن استمرار حقیقت دین است.

**کلیدواژه‌ها:** امامت، الهیات امامیه، اصل معرفت‌ساز، حجیت معرفتی، معرفت دینی.

## مقدمه

مسئلهٔ امامت از بنیادی‌ترین مباحث الهیات اسلامی و از اصلی‌ترین نقاط تمایز مکتب امامیه و دیگر مکاتب کلامی مسلمانان به‌شمار می‌آید. بااین‌حال، بخش عمده‌ای از پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره امامت، این مفهوم را عمدتاً در چارچوبی تاریخی، سیاسی یا اجتماعی تحلیل کرده‌اند و آن را ناظر به مسئلهٔ جانشینی پیامبر اکرمﷺ رهبری جامعهٔ اسلامی و ادارهٔ نظام سیاسی دانسته‌اند. حتی در بسیاری از آثار کلامی، بحث امامت بیش از آنکه به‌مثابه مسئله‌ای معرفتی و الهیاتی مورد توجه قرار گیرد، در قالب منازعات اثباتی میان فرق اسلامی و در ذیل مباحثی چون نص، عصمت، افضلیت و مشروعیت خلافت طرح شده است. این در حالی است که تأمل در منابع اصلی امامیه، به‌ویژه روایات باب «الحجة»، آثار متکلمان نخستین شیعه و نیز ساختار کلی الهیات امامی، نشان می‌دهد که امامت در اندیشهٔ امامیه واجد کارکردی فراتر از رهبری سیاسی یا تداوم نهادی نبوت است.

هرچند در بسیاری از منازعات تاریخی و کلامی، امامت ذیل مسئلهٔ جانشینی پیامبر و ادارهٔ جامعهٔ اسلامی طرح شده است، اما تأمل در منابع اصلی امامیه نشان می‌دهد که این مفهوم در بنیان خود ناظر به استمرار هدایت الهی و حفظ مرجعیت معتبر دینی پس از ختم نبوت است. از این منظر، امامت اصلی الهی ـ معرفتی در ساختار دین است.

در سنت امامیه، امام صرفاً مدیر جامعهٔ دینی یا حافظ نظم سیاسی نیست، بلکه جایگاهی محوری در استمرار هدایت الهی، تفسیر معتبر وحی و حفظ حقیقت دین دارد. ازاین‌رو امامت عنصری بنیادین در ساختار معرفتی الهیات امامیه است. به‌تعبیردیگر، در منطق درونی کلام امامیه، فهم معتبر دین بدون فرض وجود مرجع معصوم و منصوب از سوی خداوند با چالش‌های جدی معرفتی مواجه خواهد شد؛ چالش‌هایی که خود را در تکثر تفاسیر، تعارض قرائت‌ها و فقدان معیار نهایی در تشخیص حقیقت دینی نشان می‌دهد. ازهمین‌رو می‌توان گفت که مسئلهٔ امامت در الهیات امامیه صرفاً ناظر به «چه کسی باید حکومت کند» نیست، بلکه پیش از آن، به پرسش از «چه کسی مرجع نهایی فهم دین است» بازمی‌گردد.

با وجود اهمیت این مسئله، بررسی آثار پژوهشی معاصر نشان می‌دهد که نقش امامت در تحقق معرفت دینی و جایگاه آن در ساختار معرفت‌شناسی الهیات امامیه کمتر به‌صورت مستقل و نظام‌مند مورد مطالعه قرار گرفته است. بخش قابل‌توجهی از تحقیقات موجود یا بر اثبات تاریخی و نقلی امامت متمرکز بوده‌اند (عراقیان و دیگران، ۱۴۰۰؛ ترخان و دیگران، ۱۴۰۳؛ پورمحمدی، ۱۳۹۱)، یا به تحلیل ابعاد سیاسی و اجتماعی آن پرداخته‌اند (عاشوری لنگرودی، ۱۳۹۳)، یا در بیان مصادیق و نمونه‌هایی از آموزه‌های معرفتی امام است (الهی‌منش، ۱۴۰۲)، یا توصیف مراتب معرفتی امام است (رودگر، ۱۳۹۹) و یا در بیان لزوم کسب معرفت به امام و بیان ابعاد آن است (اکبرزاده و همکاران، ۱۳۹۹).

اما در راستای تبیین سازوکار معرفت‌بخشی امام و تحلیل و اثبات نظریهٔ اصل و شأن معرفت‌سازی امام و پیامدهای آن پژوهشی یافت نشد. این در حالی است که ظرفیت معرفتی نظریهٔ امامت و نسبت آن با مسئلهٔ حجیت،

تفسیر دین و استمرار هدایت الهی همچنان نیازمند بازخوانی و صورت‌بندی نظری است. این خلأ پژوهشی به‌ویژه در مطالعات دینی، از آن جهت اهمیت می‌یابد که مسائلی همچون امکان دستیابی به فهم معتبر از متون مقدس و چگونگی مواجهه با بحران تکثر تفسیری را می‌توان در پرتو نظریه امامت بازاندیشی کرد.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا امامت در الهیات امامیه صرفاً استمرار تاریخی نبوت تلقی می‌شود، یا آنکه می‌توان آن را به‌عنوان اصلی معرفت‌ساز در ساختار فهم دین و شرط دسترسی حقیقی و بنیادین به معرفت دینی تحلیل کرد؟

در این پژوهش، «معرفت‌سازی» صرفاً به‌معنای تولید معرفت و گزاره‌های جدید نیست، بلکه ناظر به نقش امامت در شکل‌دهی، اعتباربخشی و تضمین ساختار معرفت دینی بنیادین و حقیقی است. این نقش از طریق مرجعیت معصوم امام، تبیین و حفظ معنای اصیل دین و استمرار هدایت و حجت الهی تحقق می‌یابد. بر این اساس، مرجعیت معرفتی امام یکی از ارکان اصلی نقش معرفت‌ساز امامت به‌شمار می‌رود.

فرضیهٔ مقاله آن است که امامت یکی از ارکان بنیادین ساختار و شرط اعتبار معرفت دینی است؛ زیرا امام به واسطهٔ برخورداری از عصمت و علم الهی، مرجع نهایی تفسیر و تبیین وحی و معیار تشخیص فهم معتبر و حقیقی به‌شمار می‌آید. ازاین‌رو نقش معرفت‌ساز امامت، افزون بر تأمین مرجعیت نهایی در فهم دین، حفظ معنای اصیل دین و استمرار هدایت و حجت الهی پس از ختم نبوت و نیز در عصر غیبت را فراهم می‌سازد. این پژوهش با روش تحلیلی ـ مفهومی با بهره‌گیری از تحلیل کلامی ـ تفسیری متون امامیه، به بررسی جایگاه امامت در ساختار الهیات امامیه می‌پردازد.

## ۱. مفهوم‌شناسی امامت در سنت کلامی امامیه

متکلمان امامیه، امام را پیشوایی می‌دانند که از سوی خداوند برای هدایت امت تعیین شده و به‌سبب برخورداری از عصمت، علم الهی و حجیت دینی، صلاحیت تفسیر صحیح وحی و صیانت از حقیقت دین را دارد. بر این اساس، امامت در اندیشهٔ امامیه دارای سه ساحت به‌هم‌پیوسته است: نخست، ساحت الهی که بر نصب و تعیین امام از جانب خداوند استوار است؛ دوم، ساحت معرفتی که به علم و عصمت امام در فهم و تبیین دین مربوط می‌شود؛ و سوم، ساحت اجتماعی ـ دینی که ناظر به مرجعیت امام در هدایت امت است.

تعریف‌های متکلمان برجستهٔ امامیه نیز مؤید همین تلقی است. شیخ مفید امامت را «ریاست عامه در امور دین و دنیا» می‌داند (مفید، ۱۴۱۳ق ـ الف، ص۳۹) و تصریح می‌کند که امام در شئونی همچون اجرای احکام، حفظ شریعت، اقامهٔ حدود و تربیت جامعه، جانشین پیامبر است (مفید، ۱۴۱۳ق ـ ب، ص۶۵). خواجه نصیرالدین طوسی، امامت را ریاستی عام در امور دین و دنیا معرفی می‌کند که استمراربخش شأن هدایتی پیامبر در جامعهٔ اسلامی است (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص۴۲۶). تعبیر «امور دین و دنیا» در این تعاریف، نشان می‌دهد که امامت در تلقی امامیه صرفاً ناظر به تدبیر سیاسی جامعه نیست، بلکه مرجعیت علمی، دینی و هدایتی را نیز دربر می‌گیرد.

ازهمین‌جا تفاوت بنیادین «امامت» با «خلافت» در معنای رایج تاریخی آشکار می‌شود. در بسیاری از قرائت‌های غیر امامی، خلافت عمدتاً به ادارهٔ سیاسی جامعه و حفظ نظم اجتماعی پس از پیامبر تفسیر شده و مشروعیت آن می‌تواند بر پایهٔ شورا، بیعت یا توافق اجتماعی شکل گیرد، نه انتصاب الهی (ایجی، ۱۳۲۵ق، ج۸، ص۳۵۲–۳۵۳؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج۵، ص۲۳۲–۲۳۳)؛ اما در اندیشهٔ امامیه، امامت از سنخ انتخاب اجتماعی نیست، بلکه منصبی الهی و مبتنی‌بر نصّ و تعیین خداوند است. در این نگاه، خلافت سیاسی تنها یکی از شئون امامت محسوب می‌شود، نه حقیقت کامل آن (مطهری، ۱۳۸۷، ج۴، ص۸۴۵). به‌بیان‌دیگر، آنچه امام را از یک حاکم سیاسی متمایز می‌سازد، مرجعیت معرفتی و حجیت دینی اوست.

این تلقی از امامت، ریشه در مفهوم ولایت در الهیات اسلامی دارد. در منطق قرآن، ولایت بالاصاله از آنِ خداوند است؛ زیرا او خالق، مالک و مدبر عالم است: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (اعراف: ۵۴) و «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام: ۵۷). این ولایت الهی به پیامبر اکرمﷺ تفویض شده است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب: ۶)؛ و نیز «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (مائده: ۵۵). در تفسیر امامیه، این ولایت پس از پیامبر در امام معصوم استمرار می‌یابد؛ ازهمین‌رو، امام ادامه‌دهندهٔ مسیر هدایت نبوی و برخوردار از شئون دینی، علمی و اجتماعی پیامبر ـ جز مقام نبوت و دریافت وحی تشریعی ـ تلقی می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۶، ص۱۶و ۲۰).

بر پایهٔ این مبنا، عناصر اصلی امامت در متون امامیه را می‌توان در چهار مؤلفه بنیادین صورت‌بندی کرد:

نخست. «نصب الهی» است. امامیه به استناد قاعده کلامی لطف و نیز دلیل عصمت و با استناد به آیاتی همچون آیهٔ ابتلای ابراهیمؑ و آیهٔ اولی‌الامر، بر این باورند که همان‌گونه که نبوت و رسالت به گزینش الهی وابسته است، امامت نیز بدون نصب الهی تحقق نمی‌یابد (حلی، ۱۳۸۲، ص۱۸۱ و ۱۸۸؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج۱، ص۴۴۴؛ ج۳، ص۴۳۸).

دومین مؤلفه، «عصمت» است. در منطق امامیه، اگر امام مرجع نهایی فهم دین و حافظ شریعت باشد، نمی‌تواند در تبیین دین دچار خطا یا انحراف شود؛ زیرا در این صورت، حجیت معرفتی او از میان خواهد رفت (حلی، ۱۳۸۲، ص۱۸۴–۱۸۵). ازاین‌رو عصمت شرط امکان اعتماد به مرجعیت دینی امام است. بدون عصمت، مرجعیت امام در تفسیر وحی و حل اختلافات دینی فاقد اعتبار نهایی خواهد بود.

سومین عنصر، «علم الهی» یا علم ویژه امام است. در منابع حدیثی و کلامی امامیه، امام وارث علم پیامبر و آگاه‌ترین فرد به معارف دین معرفی شده است (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۱۳۷؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج۱، ص۹۲). مقصود از این علم، صرف دانش اکتسابی یا برتری علمی متعارف نیست، بلکه نوعی علم الهی‌بنیاد است که امکان تفسیر صحیح دین و هدایت مطمئن امت را فراهم می‌سازد.

هرچند در سنت کلامی امامیه درباره گستره علم و عصمت امام دیدگاه‌های یکسانی وجود نداشته است.

به‌طوری‌که گاه حتی متکلمان یک مکتب در تبیین قلمرو این دو ویژگی، رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرده‌اند (ر.ک. محمدی و همکاران، ۱۴۰۴، ص۱۱۹).

چهارمین مؤلفه، «مرجعیت دینی» است که درواقع حاصل و غایت سه عنصر پیشین به‌شمار می‌آید. نصب الهی، عصمت و علم ویژه، همگی برای آن است که امام بتواند مرجع معتبر و نهایی در فهم دین باشد. در سنت امامیه، مرجعیت امام تنها در بیان احکام نیست، بلکه ناظر به رفع تعارض‌های معرفتی، حفظ انسجام معنایی دین و صیانت از حقیقت دین است. بنابراین، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های امامت در تلقی امامیه، مرجعیت دینی و هدایتی امام را تأمین می‌کند؛ مرجعیتی که تنها به ادارهٔ جامعه محدود نیست، بلکه تبیین و صیانت از حقیقت دین را نیز دربر می‌گیرد.

## ۲. جایگاه امامت در ساختار الهیات امامیه

### ۱ـ۲. نسبت امامت و توحید

در الهیات امامیه، میان امامت و توحید یک پیوند معرفتی و ساختاری برقرار است؛ یعنی امامت نه‌تنها در تبیین توحید نقش دارد، بلکه از عناصر تضمین‌کنندهٔ تحقق و کمال توحید تلقی می‌شود. بررسی منابع حدیثی و کلامی امامیه نشان می‌دهد که این نسبت از چند جهت قابل تحلیل است:

**الف) نقش امام در تفسیر و تبیین معارف توحیدی**

یکی از محوری‌ترین ابعاد پیوند امامت و توحید، جایگاه امام به‌عنوان مفسر معصوم و صاحب علم الهی در حوزهٔ توحید است. در منابع حدیثی امامیه، بخش مهمی از میراث روایی مرتبط با توحید از امامان﵈ نقل شده است. وجود مجموعه‌هایی چون کتاب *التوحید* شیخ صدوق یا «باب التوحید» در *الکافی* کلینی، و نیز روایاتی همچون «توحید مفضل»، نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از صورت‌بندی معرفتی توحید در سنت امامیه از طریق تعلیم امامان﵈ سامان یافته است.

در این چارچوب، امام در مقام «انسان کامل» و «وارث علم پیامبر» (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۱۳۷) و برخورداری از علم ویژه (ر.ک. نادم و همکاران، ۱۴۰۰، ص۸۰–۸۹)، نه‌تنها ناقل معارف توحیدی، بلکه مرجع معتبر فهم آن است. بر اساس این برداشت، دستیابی به فهم درست از توحید و صفات الهی بدون بهره‌گیری از تعلیم امام، با نقص معرفتی همراه خواهد بود (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۱، ص۱۶۷ و ۱۷۰؛ ۱۳۷۶، ج۱، ص۶۱۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۲، ص۹۰). ازاین‌رو یکی از کارکردهای معرفت‌ساز امامت، صیانت و تبیین معارف توحیدی است.

**ب) امامت به‌منزلهٔ شرط کمال و تمامیت توحید**

وجه دیگر پیوند امامت و توحید، نقش امامت در کمال و پذیرش توحید است. حدیث مشهور «سلسلة الذهب» از امام رضا﵇ بیانگر این معناست. در این حدیث، ضمن معرفی توحید به‌عنوان «حصن و دژ نجات»، ورود در این دژ مشروط به پذیرش ولایت امام معرفی شده است (صدوق، ۱۳۷۸، ج۲، ص۱۳۵، ح۴).

این معنا در قرآن نیز مؤیداتی دارد. اطاعت از پیامبرﷺ شرط ایمان است (نساء: ۵۹) و آیهٔ مباهله (آل‌عمران: ۶۱) با معرفی امیرالمؤمنینؑ به‌عنوان «نفسِ» پیامبرﷺ، رابطه‌ای وجودشناختی میان ایشان برقرار می‌سازد. ازاین‌رو در منطق امامیه، اطاعت از پیامبرﷺ شامل اطاعت از امیرالمؤمنینؑ نیز می‌شود و پذیرش ولایت الهی استمراریافته در امام، بخشی درونی از ساختار توحید کامل و نجات‌بخش ـ نه امری بیرونی یا افزوده ـ است که بدون آن ایمان توحیدی تحقق نمی‌یابد.

**ج) امامت به‌عنوان فعل الهی و مقتضای حکمت خداوند**

در کلام امامیه، نسبت امامت و توحید تنها در سطح تفسیر و اطاعت خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه در اصل «لطف الهی» خداوند دارد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص۲۲۱). بر این مبنا، هدایت الهی یک فرایند مستمر است که آغازش با نبوت و استمرارش با امامت است. آیات قرآن درباره نبوت: «وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» (مریم: ۴۹)، و درباره امامت: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴) بر الهی بودن این نصب تأکید دارند. بنابراین امامت، همچون نبوت، به انتخاب اجتماعی واگذار نشده است و تأکید قرآن بر اعطای مقام امامت به ابراهیمؑ پس از آزمونی سخت و نرسیدن آن به ظالمان، بیانگر اهمیت ویژه امامت در نظام تشریع الهی است. درنتیجه، از منظر کلامی، استمرار هدایت الهی بدون استمرار حجت الهی ممکن نیست و این پیوند، رابطه‌ای ساختاری میان امامت و توحید ایجاد می‌کند؛ زیرا هدایت، بخشی از نظام ربوبیت و تجلی حکمت الهی است که به اراده خداوند توسط امام انجام می‌شود. بنابراین نصب الهی امام صرفاً یک قرارداد اجتماعی یا یک جایگاه سیاسی، حتی صرفاً ناظر به تعیین یک رهبر دینی نیست، بلکه مبنای تعیین مرجعیتی است که تبیین و فهم معتبر دین بر آن استوار می‌شود؛ و از همین منظر، رابطهٔ امامت و توحید به مسئلهٔ معرفت دینی و نقش معرفت‌ساز امامت پیوند می‌خورد.

**د) امام به‌عنوان حجت و ولیّ الهی**

در الهیات امامیه، امام «حجت خدا در زمین» و حامل ولایت الهی پس از پیامبرﷺ است. ولایت الهی که در قرآن به خداوند و پیامبر نسبت داده شده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» مائده: ۵۵)، در تفسیر امامیه در امام استمرار می‌یابد (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۶، ص۸ و ۱۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۲، ص۴۴؛ ۱۳۷۶، ج۱، ص۲۸۱؛ استرابادی، ۱۳۶۸، ج۱، ص۱۵۶و ۱۵۸). از این منظر، ارتباط امامت و توحید یک ارتباط وجودی و ولایی است. و پذیرش ولایت امام، پذیرش ولایت جاری الهی است.

اهمیت این جایگاه در مسئلهٔ معرفت دینی از آن جهت است که «حجت الهی بودن» امام، مبنای اعتبار تبیین و تعلیم او از دین را نیز فراهم می‌کند، کلام او واجد حجیت می‌شود و امام به مرجع نهایی تبیین معتبر دین تبدیل می‌شود. بدین‌ترتیب، ولایت و حجیت الهی امام با ایجاد مرجعیت معرفتی، یکی از مبانی و ارکان نقش معرفت‌ساز امامت در ساختار معرفت دینی است.

### ۲ـ۲. نسبت امامت و نبوت

در الهیات امامیه، پیوستگی امامت با نبوت از چند جهت قابل تحلیل است: ماهیت و شئون، منشأ و نصب الهی، نص و تعیین جانشین، و نیز امکان اجتماع دو منصب در یک فرد. بررسی این وجوه نشان می‌دهد که در منظومهٔ اعتقادی شیعه، کارکرد هدایت‌گرانه نبوت از طریق امامت ادامه می‌یابد.

در اعتقاد امامیه، نبی و امام در بخش قابل‌توجهی از ویژگی و شئون خود با یکدیگر اشتراک دارند؛ ازجمله خلافت الهی، عصمت، حجیت الهی، علم لدنی، و مسئولیت هدایت و رهبری جامعه (ر.ک. طوسی، ۱۳۷۲، ج۲، ص۵۲۰؛ حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۱۴۷ «حدیث منزلت»). همچنین آیات مریم: ۴۹؛ بقره: ۱۲۴ نشان می‌دهند هر دو منصب نبوت و امامت، «الهی‌المنشأ» و خارج از فرایند انتخاب بشری‌اند.

یکی دیگر از وجوه پیوند امامت و نبوت، وابستگی تحقق امامت به نص و اعلان پیامبرﷺ است. بر اساس روایات امامیه، امامت خاصه در اسلام منصبی است که پیامبرﷺ به اذن الهی، جانشین خود را معرفی کرده و امت را به او ارجاع داده است (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۵، ص۷۶؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ج۱، ص۷۷).

این رابطهٔ تنگاتنگ امامت و نبوت در نظام امامت شیعی گویای آن است که با صرف‌نظر از وحی تشریعی، امام دارای همان شئون و وظایف پیامبرﷺ است و مقولهٔ جدایی نیست.

### ۳ـ۲. نسبت و رابطهٔ امامت و هدایت الهی

در الهیات امامیه، هدایت الهی فرایندی مستمر و پویاست که تداوم آن برای صیانت از حقیقت دین ضرورت دارد؛ بر این اساس، امامت در حقیقتْ استمرار نبوت در مرتبه‌ای برتر تلقی می‌شود.

#### الف) تبیین مفهومی و واژه‌شناختی

برای فهم دقیق این نسبت، واکاوی ابعاد لغوی واژهٔ «امام» و «هدایت» ضروری است. واژه‌شناسان «امام» را آن کس می‌دانند که مقتدای دیگران قرار گیرد و پیشرو امور باشد (فراهیدی، بی‌تا، ج۸، ص۴۲۸؛ ابن‌فارس، بی‌تا، ج۱، ص۲۸)؛ خواه در مسیر حق باشد یا باطل (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص۸۷).

معنای «هدایت» صرفاً نشان دادن مسیر نیست، بلکه دلالت و راهنمایی به سوی خیر و رساندن به مقصد همراه با لطف و خیرخواهی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص۸۳۵؛ ابن‌فارس، بی‌تا، ج۶، ص۴۲). ازاین‌رو ترکیب مفهومی «امامت و هدایت» بر رشد و راهبری خلق به سمت کمال دلالت دارد. این حقیقت در زیارت جامعهٔ کبیره نیز با عبارت «السلام علی ائمة الهدی» متجلی است.

#### ب) مراتب هدایت و جایگاه امامت

هدایت الهی دارای مراتب سه‌گانهٔ هدایت عمومی (یا «تکوینی عمومی»)، هدایت بر زبان انبیا و قرآن (یا «تشریعی عمومی») و هدایت توفیقی و اختصاصی (یا «معنوی و باطنی») است (ر.ک. راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص۸۳۵ـ۸۳۶).

در یک تقسیم‌بندی کلامی ـ تفسیری، هدایت پیشوایان الهی به دو گونه ترسیم می‌شود:

۱) ارائهٔ طریق: نشان دادن راه و بیان تکالیف شریعت از مجرای وحی و دعوت زبانی؛

۲) ایصال به مطلوب: دستگیری معنوی و رساندن سالک به مقصد از طریق تصرف و نفوذ باطنی در قلوب مستعد (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱۴، ص۳۰۴؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج۱۷، ص۱۶۷).

تمایز بنیادین میان هدایت امام با هدایت عامهٔ مؤمنان و مرتبهٔ ابلاغیِ انبیاء در همین نقطه آشکار می‌شود؛ چراکه هدایت انبیاء در مقام ابلاغ، اصالتاً از سنخ «ارائه طریق» و روشنگری است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» (ابراهیم: ۴؛ طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱۲، ص۱۶)، درحالی‌که هدایت امام، علاوه بر ابلاغ، مشتمل بر شأن ولاییِ «ایصال به مطلوب» و تصرف تکوینی در نفوس مستعد برای ارتقای معنوی آنان است (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱، ص۲۷۲؛ ج۱۴، ص۳۰۴؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج۱۳، ص۴۵۵).

**ج) تحلیل قرآنی شأن هدایت‌گری امام**

فراز «أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» (سجده: ۲۴؛ انبیاء: ۷۳)، شأن و فلسفه وجودی امامت را تبیین می‌کند. امام صادق﵇ در تفسیر آیه، بر حاکمیت قانون الهی در هدایت امام تأکید ورزیده و می‌فرماید: «[هدایت آنان] نه به دستور مردم، بلکه به فرمان خداست؛ آنان امر و حکم الهی را بر خواست مردم مقدم می‌دارند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۱، ص۲۱۶).

از منظر مفسرانی چون علامه طباطبائی و آیت‌الله جوادی آملی، تعبیر «امرنا»، به «امر الله»، یعنی وجهه ملکوتی و کلمهٔ وجودی «کُن» اشاره دارد و امام به واسطهٔ ارتباط با این ساحتِ ملکوتی، بر قلوب بندگان و باطن اعمال آنان ولایت و نظارت تکوینی دارد و آنان را به‌صورت دفعی و باطنی هدایت می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱، ص۲۷۲_۲۷۳؛ جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج۶، ص۴۱۵-۴۱۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج۱، ص۴۳۸-۴۴۲).

قرآن احراز این مرتبه هدایت‌گری امام را منوط به تحقق دو شرط می‌داند:

۱) صبر و یقین شهودی: «لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ» (سجده: ۲۴)، که دلالت بر عبور از امتحانات دشوار و کشف ملکوت عالم برای امام دارد.

۲) طهارت و عصمت ذاتی: که از نفی هرگونه ظلم حاصل می‌شود: «لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴) (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱، ص۲۷۴؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج۱، ص۴۳۹).

این بدین معناست که امام، نخست خود هدایت‌یافته است؛ سپس هدایت را به دیگران افاضه می‌کند. ازاین‌رو مرتبهٔ هدایت امام، کامل‌ترین مرتبهٔ هدایت است (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج۱۸، ص۱۰۶). همین تلقی در روایات نیز بازتاب یافته است. تعابیری مانند «الإمامة فيكم والهداية منكم» که بیانگر پیوند درونی میان امامت و منشأ هدایت بودن است (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۲، ص۲۲۱)، معرفی حضرت علی﵇ به‌عنوان «راية الهدى» (ابن‌بطریق، ۱۴۰۷ق، ج۱، ص۲۸۴)، نیز معرفی امام به‌عنوان خلیفهٔ خدا، حجت او بر بندگان، داعی به سوی حق، زمام دین، نظام مسلمین و صلاح دنیا (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۱، ص۱۹۸)، همگی نشان می‌دهد هدایت امت از امام هدایت‌یافته نشئت می‌گیرد.

**د) استمرار هدایت و ضرورت مرجعیت معرفتی پس از ختم نبوت**

دین اسلام برای هدایت انسان و دستیابی او به سعادت راستین تشریع شده است. ازاین‌رو با ختم نبوت، نیاز انسان به دین و هدایت الهی پایان نمی‌یابد. با توجه خطاپذیری ابزار شناخت بشری، انسان همواره به هدایت و فهم معتبر دین نیازمند است. دعای همیشگی راسخان در علم برای عدم انحراف قلب (آل‌عمران: ۸)، دستور خدا به پیامبرﷺ برای درخواست هدایت بیشتر (کهف: ۲۴)، آیات افزایش هدایت برای کسانی که قبلاً هدایت یافته‌اند (مریم: ۷۶؛ محمد: ۱۷) و مواردی از این دست، بیانگر آن است که استمرار هدایت انسان یک سنت الهی است. قرآن کریم، از استمرار اختلاف و نیاز به رحمت و هدایت سخن می‌گوید (هود: ۱۱۸ـ۱۱۹)؛ آنگاه، در مواجهه با ناآگاهی، اصل مراجعه به اهل ذکر را مطرح می‌سازد (نحل: ۴۳).

پیامبرﷺ اصول و معارف لازم برای هدایت را ابلاغ فرمود، اما همهٔ مسائل و نیازهای نوپدید انسان تا پایان تاریخ، در زمان حیات ایشان بالفعل موضوع پرسش و بیان تفصیلی نبود و عمر آن حضرت نیز امکان مواجهه با تمامی این مسائل را فراهم نمی‌کرد. بنابراین، با پایان حیات پیامبرﷺ، نیاز انسان به تبیین، فهم و تطبیق معارف دین در شرایط و مسائل متغیر تاریخی همچنان باقی است. این معنا با حدیث منزلت، در جایگاه ویژه امیرالمؤمنینؑ نسبت به پیامبرﷺ نیز قابل پیوند است؛ آنجا که پیامبرﷺ خطاب به علیؑ همراه با تصریح به نفی نبوت، جایگاه او را به‌منزلهٔ جایگاه هارون نسبت به موسی دانست. این تشبیه مؤید استمرار شئون هدایتی و مرجعیتی پس از پیامبرﷺ، در چارچوب امامت است.

## ۳. امامت به‌مثابه شرط تحقق معرفت دینی معتبر

تاکنون گفته شد امامت در منظومهٔ کلامی امامیه فراتر از نهادی صرفاً اجرایی یا حتی اعتقادی در کنار دیگر آموزه‌ها است، بلکه اساس درونی و ساختاری دین است. در این بخش گام فراتر نهاده و ادعا می‌شود امامت «شرط تحقق معرفت دینی» است.

مراد آن است که در غیاب مرجعی معصوم، برخوردار از علم الهی و اتصال آگاهانه به منبع وحی، امکان دستیابی به معرفت دینی معتبر، یقینی و حجت‌آور با بحران جدی مواجه می‌شود. در چنین وضعی، فهم دین، در معرض تکثر تفسیرها، تعارض قرائت‌ها و در نهایت، فقدان معیار نهایی حجیت قرار می‌گیرد. در این بین، وجود رکن امامت، راه‌حل این بحران معرفت‌شناختی است. این مدعا بر چند مبنای معرفت‌شناختی استوار است:

نخست آنکه با وجود ختم نبوت و وحی تشریعی، اما نیاز انسان به فهم معتبر و مصون از خطا، به‌ویژه در حوزهٔ معارف غیبی، احکام تعبدی و لایه‌های عمیق شریعت، پایان نمی‌پذیرد. صرفاً «مفسر زنده وحی» (حر عاملی، ۱۳۷۶، ج۱، ص۵۹۵؛ خصیبی، ۱۴۱۹ق، ج۱، ص۳۶۰) و فهم او از دین، معیار صیانت شریعت در برابر نسبی‌گرایی تفسیری و تشتت معرفتی به‌شمار می‌آید.

دوم آنکه معرفت دینی تنها در صورت مصونیت از خطا و محدودیت‌های فهم بشری می‌تواند «حجت» باشد. غیرمعصوم بودن مرجع، امکان خطا را به‌طور منطقی منتفی نمی‌کند؛ بنابراین قول او از حیث انتساب به مراد الهی، ذاتاً مصون از خطا نیست، اما امامت در نظام الهیاتی امامیه به جهت ویژگی عصمت و خطاناپذیری امام، ضامن انطباق فهم عرضه‌شده از دین، با مقصود واقعی شارع است (رک. حسینی و همکاران، ۱۳۹۸، ص۶۷-۷۳).

بااین‌حال، برای پرهیز از این تلقی که با غیبت امام، امکان معرفت دینی به‌کلی تعطیل می‌شود، باید میان مراتب حجیت تمایز نهاد. در منظومهٔ معرفت‌شناختی امامیه، حجیت امام معصوم، بالذات و نهایی است و قول و تبیین او معیار نهایی کشف مراد الهی و سنجش فهم دینی است. در مقابل، معرفت‌های دینی در عصر غیبت، از طریق نقل، شواهد و کوشش‌های عقلانی فرد متخصص استمرار می‌یابد و ازاین‌رو در برخی ساحت‌ها ممکن است از یقین به ظن معتبر تنزل یابد و اعتبار آنها، وابسته به نسبت آنها با منبع وحی و میزان برخورداری آنها از شواهد و قرائن معتبر است. بنابراین، عصر غیبت به‌معنای تعطیل معرفت دینی نیست، بلکه به‌معنای تغییر مرتبه و نحوه دسترسی به حجت است؛ به‌گونه‌ای‌که حجت بالذات همچنان امام است، اما معرفت دینی به‌صورت غیرمستقیم و در مراتب مختلف یقین و ظن قرار می‌گیرد.

سوم آنکه دین، به‌مثابه یک نظام معنادار، برای بقا و کارآمدی خود نیازمند «حافظ معنا» است؛ مرجعی که بتواند در کشاکش تحولات تاریخی، انسجام مفهومی و ساختاری آن را حفظ کند، وگرنه مفاهیم بنیادینی چون توحید، نبوت، معاد، ولایت، هدایت و شریعت، در معرض تفسیرهای متعارض و گاه متناقض قرار می‌گیرند و دین در ساحت عملی و معرفتی خود دچار فروپاشی می‌شود. هیچ گزینه دیگری همچون قرآن، سنت، عقل، اجماع و... استقلالاً توان ایفای این نقش را ندارند و تنها امامت است که حافظ و مبیّن شریعت است (حلی، ۱۳۸۲، ص۱۸۴ـ۱۸۵). ازهمین‌جاست که امامت در الهیات امامیه، یک اصل معرفت‌ساز دین است که از رهگذر تفسیر مستمر و تطبیق اصول بر فروع، تمامیت و انسجام دین را حفظ می‌کند.

بر این اساس، می‌توان گفت: امامت در اندیشهٔ امامیه، صرفاً یک موضوع کلامی نیست، بلکه پیش‌فرض معرفت‌شناختی دین‌شناسی امامیه است. به‌تعبیردیگر، امامت را می‌توان «نظام دانایی» امامیه دانست که بدون آن، تحقق معرفت دینی معتبر، منسجم و حجت‌آور، از نظر منطقی و الهیاتی ناممکن می‌نماید.

## ۴. بحران مرجعیت تفسیری و امام به‌مثابه معیار فهم معتبر دینی

یکی از مهم‌ترین پیامدهای رحلت پیامبر اکرمﷺ، در فرض فقدان مرجعیت منصوب الهی، پدید آمدن وضعیتی است که می‌توان از آن به «گسست معرفتی» تعبیر کرد. عدم محوریت و مراجعه به مرجعیت معصوم و منصوب الهی پس از دوران خاتمه وحی، سبب شد که قرآن و سنت در معرض خوانش‌های گوناگون قرار بگیرد و همین امر، در بستر تاریخ، زمینه‌ساز تکثر تفسیرها و اختلاف در فهم دین شد.

این وضعیت صرفاً نشانهٔ تنوع آرا نیست، بلکه حاکی از بحران در مرجعیت فهم دینی است. وحی هرچند سرچشمهٔ حقیقت و هدایت الهی است، اما به‌کارگیری مؤثر و عملی آن، نیازمند مفسری معتبر و مرجعی نهایی برای تبیین معنا است. اگر این نقش به فهم غیرمعصوم سپرده شود، تفسیر از مرتبهٔ کشف مراد شارع به سطح برداشت مفسر فروکاسته می‌شود. درنتیجه، متن مقدس به عرصه‌ای برای قرائت‌های متنوع بدل می‌شود و هر کس بر اساس پیش‌فرض‌های زبانی، تاریخی، اجتماعی و کلامی خود، فهمی از آن عرضه می‌کند. درنتیجه نوعی تعارض درونی در فهم دین پدید می‌آید. از یک‌سو، دین مدعی حقانیت مطلق و هدایت الهی است (آل‌عمران: ۱۹؛ فتح: ۲۸)، و از سوی دیگر، از دل همان متن واحد، قرائت‌های متعارض و گاه متقابل سر برمی‌آورند؛ که گاه یکدیگر را تخطئه، و حتی تکفیر می‌کنند و این منجر به بحران حجیت در سطح معرفت دینی می‌شود و به مرتبهٔ ظن و احتمال تنزل می‌یابد؛ چراکه دیگر معیار قطعی برای تمییز تفسیر درست از نادرست در دست نخواهد بود.

در نگاه امامیه، با توجه به امان بودن امام برای اهل زمین، این پراکندگی نتیجهٔ گسست از مرکزیت معرفتی امام است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۲۳، ص۱۹؛ ج۲۷، ص۱۹۳). ازهمین‌رو امامت در الهیات امامیه پاسخی الهیاتی به بحران مرجعیت تفسیری و تلاشی برای بازگرداندن وحدت و انسجام به عرصهٔ فهم دین است. امام در این منظومه، حلقهٔ اتصال میان ظاهر نص و اراده الهی و مرجع نهایی فهم معتبر دین است. هر قرائتی که با آموزه‌های او ناسازگار باشد، از دایرهٔ حجیت بیرون می‌رود؛ زیرا امام، قیّم قرآن، نگهبان مرزهای معتبر تفسیر و حافظ تمامیت وحی است (حسینی و همکاران، ۱۳۹۸، ص۷۲-۷۳) و حضور او مانع از فروکاهش دین به مجموعه‌ای از فهم‌های بی‌ضابطه و نسبی می‌شود.

علامه شعرانی نیز در تبیین و تأکید این جایگاه می‌فرماید: دلیل و راهنمایی امامت باید مفید یقین باشد. هرچند اختلاف در شأن نزول برخی آیات یا در دلالت برخی الفاظ مشترک، منشأ تردید عموم گردد، اما برای متمسکین به اجماع اهل‌بیت، پذیرش امامت علی و حجیت قول آنان، مبنای وصول به یقین در معارف دینی است. ازاین‌رو بدون پذیرش امامت و رجوع به اهل‌بیت، استنباط قطعی در بسیاری از مواضع دشوار، و گاه ناممکن، خواهد بود (شعرانی، ۱۳۸۶، ج۱، ص۴۴۵-۴۴۶).

بر پایهٔ این تحلیل، راه‌حل بحران مرجعیت در فهم دین و شرط عبور معرفت دینی از سطح ظن به مرتبهٔ یقین، استقرار معیار نهایی حجیت و مرجعیت در وجود امام معصوم است. این مرجعیت یقینی بر دو پایه استوار است:

۱) عصمت؛ در فرایند تفسیر، مهم‌ترین مانع دستیابی به حقیقت، دخالت پیش‌فرض‌های ناصواب، اغراض شخصی، خطاهای شناختی و تأثیر هوا و هوس مفسر است. امام، به‌واسطهٔ عصمت، تنها مرجعی است که تفسیر او از متن مقدس، از خطاهای بشری مصون می‌ماند و می‌تواند تفسیری منطبق با اراده شارع تلقی شود. ویژگی عصمت امام تنها یک فضیلت اخلاقی یا باطنی نیست، بلکه کارکردی معرفت‌شناختی دارد و ضمانت می‌کند که

دریافت و تبیین پیام الهی، گرفتار تحریف و کج‌فهمی نشود. به‌همین‌سبب، قول امام در منطق امامیه، حجیت بالذات می‌یابد؛ زیرا میان او و مقصود شارع، خطا و اغراض نفسانی وجود ندارد.

این حقیقت را می‌توان در پرتو آیهٔ شریفهٔ «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ» (بقره: ۱۲۴) نیز فهم کرد. مفسران امامی، از این آیه شرط طهارت کامل و نفی هرگونه ظلم، گناه و انحراف را برای حاملان عهد امامت استنباط کرده‌اند؛ شرطی که در نهایت به عصمت می‌انجامد (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱، ص۴۱۵؛ بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۳۲۱). و عصمت، قوه و ملکهٔ منع‌کننده از خطاست که خداوند به بنده‌اش لطف و عطا می‌کند (مفید، ۱۴۱۳ق ـ ج، ص۱۲۸؛ طوسی، ۱۴۰۵ق، ص۳۶۹؛ فاضل مقداد، ۱۳۸۰، ص۲۴۴).

۲) علم لدنی؛ مفسران عادی در فهم دین معمولاً به ظواهر الفاظ، قواعد زبانی، قرائن تاریخی و توان عقلانی خود تکیه می‌کنند. اما امام، افزون بر این، به باطن وحی و لایه‌های عمیق معنایی آن نیز آگاهی دارد. این احاطهٔ علمی، به او امکان می‌دهد که نه فقط ظاهر دین، بلکه عمق و حقیقت آن را تبیین کند و در هر زمان و مکان، پاسخ‌هایی هماهنگ با مراد الهی عرضه دارد. بدین‌سان، یکی از شئون بنیادین امام معصوم، مرجعیت علمی اوست. به‌این‌معنا که امت برای کسب معرفت دینی صحیح به او رجوع می‌کند.

به‌این‌ترتیب فرمان به اطاعت از امام و وجوب شناخت او، صرفاً حکمی تعبدی نخواهد بود، بلکه وجهه و نقش معرفتی می‌یابد. در امتداد قرار گرفتن اطاعت از اولی‌الامر با اطاعت از خدا و رسول: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (نساء: ۵۹)، بیانگر مرجعیت معصومانه علمی و معرفتی اوست که در هنگام اختلاف و نزاع، باید به او رجوع کرد؛ چراکه او توان تمییز نهایی حق از باطل را دارد؛ مرجعی که اطاعت از او، از سنخ اطاعت الهی است (بحرانی، ۱۳۸۹، ج۲، ص۸۳–۸۴ و ۹۳–۹۵). در همین چارچوب، از امام صادق﵇ نقل شده است که «حکمت» در پیوند با اطاعت خدا و شناخت امام معنا می‌یابد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۱، ص۲۱۵). ازاین‌رو معرفت عمیق دینی ـ که همان حکمت است ـ بی‌ارتباط با شناخت امام نیست، بلکه از رهگذر ولایت او به دست می‌آید (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج۲، ص۳۱۲).

در منابع روایی و تفسیری شیعه، نسبت میان امامت و معرفت دینی، تنها به مرجعیت علمی و تفسیری محدود نمی‌شود، بلکه به سطحی بنیادی‌تر می‌رسد؛ به‌گونه‌ای‌که شناخت امام، مبنا و شرط شناخت صحیح خدا، دین و شرایع الهی معرفی می‌شود و انکار و جهل به امام، انکار و جهل به خدا، دین و شرایع را در پی دارد. آنگاه نتیجه و ثمرهٔ شناخت امام، اذعان به مرجعیت دینی امام است. بحرانی در این‌باره تأکید می‌کند که مطابق روایات خدا و دین او جز از طریق امام شناخته نمی‌شود (بحرانی، ۱۳۸۹، ج۲، ص۸۴–۸۹). این تعبیر، به‌روشنی نشان می‌دهد که در منطق امامیه، مسیر معرفت معتبر دینی از مجرای امامت عبور می‌کند.

همین معنا در حدیث مشهور «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتةً جاهلیة»، به نحوی هشداردهنده بازتاب یافته

است. دلالت این روایت آن است که ناآگاهی از امام، صرفاً محرومیت از یک فضیلت اعتقادی نیست، بلکه انسان را در وضعیتی قرار می‌دهد که از منظر معرفتی و هدایتی، هم‌سنخ با جاهلیت است (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۵۶–۵۷، ۵۹ و۹۱).

از دیگر شواهد پیوند امامت و معرفت دینی، آیهٔ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (مائده: ۳) است. روایات، ولایت امام را آخرین فریضهٔ نازله و سبب اکمال و تمامیت دین و شرط پذیرش اعمال دانسته‌اند (ر.ک. بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۲، ص۲۲۳–۲۲۵ و ۲۴۰). همچنین در روایتی، امامت «أجلّ الفرائض» معرفی شده که به‌واسطهٔ آن دیگر فرائض و سنن برپا می‌شود و دین به کمال می‌رسد (حلی، ۱۴۰۸ق، ج۱، ص۶۷).

«اکمال دین» به‌واسطهٔ امامت، به دست می‌دهد که امام در ساختار کلی دین یک جایگاه منفرد، بی‌ارتباط و فرعی ندارد، بلکه نسبت آن با مجموعهٔ دین، نسبتی بنیادین و سامان‌دهنده است. به‌این‌معنا که تبیین‌کنندهٔ و حافظ معنای معتبر آموزه‌های دین است؛ زیرا «کامل‌کنندهٔ دین» باید مرجع معتبر و آگاه به حقیقت دین باشد.

بنابراین از منظر معرفتی، اکمال دین به‌وسیلهٔ امامت، به‌معنای افزودن شریعت جدید پس از پیامبر نیست، بلکه به‌معنای تکمیل ساختار هدایت دینی است؛ زیرا استمرار و تحقق دین علاوه بر تشریع، نیازمند تبیین، حفظ و انتقال معنای معتبر آن است. در الهیات امامیه، این وظیفه بر عهدهٔ امام معصوم﵇ است. ازاین‌رو اکمال دین توسط امام به‌عنوان یکی از مبانی تبیین مرجعیت معرفتی امام و نقش او در شکل‌گیری و صیانت از معرفت معتبر دینی به‌شمار می‌آید.

در همین زمینه، تشبیه امام به خورشید در روایات و تفاسیر نیز معنایی صرفاً ادبی یا عاطفی ندارد، بلکه ناظر به کارکرد وجودی و معرفتی اوست. همان‌گونه که بدون خورشید، حیات طبیعی و رشد مادی ممکن نیست، بدون نور امام نیز حیات معنوی و معرفت صحیح دینی به کمال نمی‌رسد (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۴، ص۲۸۳؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج۱، ص۴۳۸). ازاین‌رو اوصاف امام در روایات ـ مانند علم، عصمت، نورانیت و هدایتگری ـ همگی بر یک حقیقت دلالت می‌کنند: امام، منشأ و مجرای معرفت‌زایی در حیات دینی است.

## ۵. پیامدهای الهیاتی نظریهٔ امامت معرفت‌ساز

این نظریه می‌تواند پیامدهایی را به دنبال داشته باشد که در اینجا به نحو استقرایی چند مورد آن را برمی‌شمریم:

اولین پیامد، اصلاح فهم امامیه از شأن و مرجعیت امام است؛ و آن اینکه امامت در منظومهٔ فکری امامیه صرفاً یک منصب سیاسی یا اجرایی و حتی یک آموزهٔ اعتقادی مجزّا و منفرد نیست، بلکه به‌مثابه شرط تمامیت و تضمین حجیت معرفت دینی و مرجع تفسیر معتبر وحی تلقی می‌شود. این تلقی پیامدهای الهیاتی مهمی در حوزهٔ مرجعیت دینی، جایگاه اهل‌بیت﵈ در ساختار معرفت، ضرورت استمرار حجت الهی و نسبت امامت با هدایت در پی خواهد داشت. مجموعه شواهد تفسیری و روایی نشان می‌دهد که نظریهٔ «امامت معرفت‌ساز» مبنایی برای فهم ساختار هدایت الهی در تاریخ و تبیین چگونگی دسترسی معتبر به دین است.

دومین پیامد، امتداد معرفت‌سازی امامت در علم دینی و تمدن‌سازی اسلامی است. اصل معرفت‌ساز امامت، پس

از صیانت و اعتبار بخشیدن به معرفت دینی، در سطح بعد، می‌تواند زمینهٔ شکل‌گیری علم دینی و از آن طریق، پشتوانهٔ معرفتی تمدن اسلامی را فراهم می‌کند.

به‌این‌معنا که تمدن دینی برای شکل‌گیری و تداوم، نیازمند مجموعه‌ای از معارف و علوم است که از نظر نسبتش با وحی و حقیقت دینی، از مبنای معتبر برخوردار باشند. در این چارچوب امامت با توجه به ویژگی عصمت و جایگاهش در حفظ و تبیین میراث معرفتی وحی و استمرار مرجعیت دینی، در تأمین و صیانت از داده‌های معرفتی لازم برای شکل‌گیری علم دینی و در مرتبه‌ای بالاتر، برای تحقق تمدن دینی نقش مبنایی می‌یابد. ازاین‌رو نظریهٔ «امامت معرفت‌ساز» می‌تواند مبنای نظری پیوند میان مرجعیت امام و شکل‌گیری علم دینی و (در مرحلهٔ بعد)، ظرفیت تمدن‌سازی اسلامی نیز قرار گیرد.

سومین پیامد، تثبیت جایگاه اهل‌بیت‌ﷺ در ساختار معرفت دینی به‌عنوان وارثان حقیقی علم قرآن و مفسران اصیل وحی است. در منابع تفسیری، آیهٔ «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» بر این معنا حمل شده است که «مصطفَین» الهی، یعنی اهل‌بیت‌ﷺ، حاملان اصلی کتاب و معارف آن‌اند و وراثت کتاب به آنان، صرفاً وراثت مادی یا صوری نیست، بلکه انتقال علم و حقیقت فهم قرآن و بیان حقایق و معارف دقیق آن را نیز دربر می‌گیرد. این معنا با توجه به ملازمت و عدم مفارقت اهل‌بیت‌ﷺ با قرآن (مطابق حدیث ثقلین) تقویت می‌شود (طبرسی، بی‌تا، ج۸، ص۶۳۸؛ طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱۷، ص۴۵؛ بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۴، ص۵۴۷-۵۴۹). این معنا در روایات با صراحت بیشتری بیان شده است. از امام صادق‌ﷺ نقل شده است که خداوند همواره در میان اهل‌بیت‌ﷺ کسی را برمی‌انگیزد که کتاب او را از آغاز تا انجام بداند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۲۱؛ محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج۱۷، ص۳۳۴). همین مضمون در کلامی از امام باقرﷺ آمده است: اهل‌بیت‌ﷺ برای علم الهی برگزیده شده و امنای اسرار خدا معرفی شده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۲۶، ص۲۵۵) و امام علی و امام حسنﷺ نیز هر کدام در خطبهٔ جداگانه اهل‌بیت و ائمهﷺ را برگزیده و مرضیّ خداوند معرفی می‌کنند (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۴۰۰، ۴۷۴). در برخی روایات، این انحصار معرفتی با تأکید بیشتری بیان شده است؛ ازجمله در وصیت پیامبرﷺ به حضرت فاطمهﷺ که علم کامل نبوی را منتقل‌شده به علیﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ می‌داند (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۴)، و نیز در حدیث سلمان فارسی که علم اختلافات امت را نزد اهل‌بیت‌ﷺ معرفی می‌کند (دیلمی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص۲۷۹).

چهارمین پیامد، با توجه به مرتبهٔ علمی امام، بازتعریف مرجعیت دینی در سطحی فراتر از ابلاغ احکام و بیان ظواهر شریعت و جامعیت علمی امام است. بنا بر آنچه در بخش پیشین گذشت، اگر امامت در الهیات امامیه، به جهت ویژگی‌ها و شئونش شرط دسترسی معتبر به دین و فهم صحیح آن باشد؛ امام نمی‌تواند صرفاً ناقل احکام ظاهری تلقی شود؛ بلکه باید مرجع رفع اختلاف در فهم دین، ملاک و معیار تفسیر صحیح و تبیین‌کنندهٔ حقیقت و باطن شریعت نیز باشد. ازاین‌رو مرجعیت دینی امام، تنها به پاسخ‌گویی فقهی محدود نیست، بلکه ناظر به هدایت معرفتی و فهم معتبر دین است.

این معنا در تفاسیر امامیه از آیهٔ «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» بازتاب یافته است؛ آنجا که اهل‌بیت پس از پیامبر، منبع اصلی معرفت و مرجع رفع جهل معرفی شده‌اند. گستردگی موضوع پرسش از امام و عدم محدودیت و انحصار به پرسش‌های فقهی، بلکه سؤال از هر نوع امر مجهول، عمومیت و اطلاق در سؤال از اهل‌الذکر و معرفی اهل‌بیت به‌عنوان مصداق آن، بیانگر وسعت و فراگیری علم و دانش امام است (ر.ک. قمی، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۶۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص۱۳۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۱، ص۱۹۸).

بنابراین یکی از پیامدهای مهم این بحث، بازاندیشی در قلمرو علم دینی و نسبت آن با مرجعیت امام است. اگر مراجعه به امام، به پرسش‌های فقهی و احکام عملی اختصاص نداشته، بلکه هر نوع جهل و نیاز معرفتی را دربر گیرد، آنگاه مرجعیت معرفتی امام نیز به حوزهٔ فقه و احکام شرعی محدود نخواهد بود؛ بلکه سایر حوزه‌های معرفت مرتبط با فهم حقیقت دین و هدایت انسان را نیز دربر می‌گیرد و از این رهگذر، قلمرو علم دینی نیز نمی‌تواند در ظواهر شریعت منحصر باشد. بنابراین، امامت معرفت‌ساز، افزون بر آنکه مرجعیت دینی را از سطح ابلاغ احکام به سطح هدایت معرفتی و تبیین حقیقت دین ارتقا می‌دهد، می‌تواند مبنایی برای فهم گسترده‌تر از علم دینی و قلمرو آن فراهم آورد؛ به‌گونه‌ای‌که علوم و معارف مرتبط با دین، در صورت برخورداری از نسبت معتبر با منابع وحیانی و مرجعیت معصوم، در منظومهٔ معرفت دینی جای می‌گیرند.

همچنین این مرجعیت با آگاهی از باطن وحی و تأویل قرآن ارتباط دارد. آیهٔ «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل‌عمران: ۷) در قرائت امامیه، مؤید جایگاه اهل‌بیت در فهم حقیقت و تأویل قرآن است. نیز آیهٔ «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (فاطر: ۳۲) بر اهل‌بیت تطبیق شده و آنان حاملان کتاب و علم آن دانسته شده‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۲۱؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۵۰۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۲۶، ص۲۵۵). در همین راستا، از امام صادق نقل شده است که امامان به کتاب الهی از آغاز تا انجام آگاه‌اند (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج۱۷، ص۳۳۴؛ حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج۳، ص۴). این شواهد نشان می‌دهد که مرجعیت امام، به نقل و آموزش احکام ظاهری محدود نمی‌شود.

از منظر کلامی نیز همین نتیجه تأیید می‌شود؛ زیرا ویژگی‌های امام مانند عصمت، علم برتر، صیانت از شریعت و توان رفع اختلاف، همگی مستلزم مرجعیت تفسیری، تأویلی و معرفتی‌اند. بنابراین، پیامد الهیاتی نظریهٔ امامتِ معرفت‌ساز آن است که مرجعیت دینی از سطح «مرجع بیان احکام» به سطح «مرجع حقیقت دین» ارتقا می‌یابد.

در امتداد همین معنا، روایات مربوط به «الجامعة» یکی از مهم‌ترین شواهد بر جامعیت علمی اهل‌بیت و جایگاه معرفتی آنان است. بر اساس این روایات، نزد ائمه کتابی به نام «الجامعة» وجود دارد که به املای پیامبر اکرم و خط امیرالمؤمنین نگاشته شده و هر حلال و حرام و هر آنچه مردم بدان نیازمندند، حتی ارش خراشیدگی را شامل است (نباطی، ۱۳۸۴ق، ج۲، ص۱۷۵؛ حر عاملی، ۱۳۷۶، ج۱، ص۴۸۷؛ محدث نوری، ۱۴۰۸ق،

ج۱۸، ص۳۸۴؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج۲۹، ص۳۵۶). برخی منابع، «الجامعة» را در کنار میراث علمی دیگری همچون جفر و مصحف فاطمه﵄ ذکر کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۶، ج۱، ص۵۳۵). حتی در برخی احادیث، این مجموعه به‌عنوان معیاری برای سنجش سایر آرا معرفی شده و دانش فقیهان در برابر آن ناکافی دانسته شده است (حر عاملی، ۱۳۷۶، ج۱، ص۴۸۷). «الجامعة» شاهدی است که نشان می‌دهد در نگرش امامیه، اهل‌بیت﵈ نه فقط ناقلان سنت، بلکه خازنان علم الهی و مرجع تامّ فهم قرآن و شریعت‌اند و همین امر، بنیان معرفتی و مرجعیت جامع آنان را شکل می‌دهد.

پنجمین پیامد، تبیین ضرورت استمرار حجت الهی در زمین است. عقل انسانی با وجود نقش بنیادین خود در فهم دین، اما به‌جهت محدودیت و خطای در فهم، به‌تنهایی نمی‌تواند ضامن کشف همهٔ ابعاد دین و انطباق قطعی فهم انسان با مراد الهی باشد.

اگر امام شرط فهم حقیقی دین و مجرای معرفت‌بخشی و هدایت الهی باشد، با توجه به نیاز دائمی انسان به هدایت و معرفت، پس زمین یا تاریخ دینی بشر نمی‌تواند زمانی از حجت الهی خالی بماند. آیهٔ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» (اسراء: ۷۱) در تفاسیر امامیه، دلالت دارد که زمین هیچ‌گاه از حجت تهی نمی‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱، ص۲۷۳). چنان‌که امام صادق﵇ می‌فرماید: «هر زمان و هر امتی، امام خود را دارد و هر امتی همراه امام خود مبعوث می‌شود» (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص۴۴۳؛ ج۴، ص۸۵۳). همچنین ایشان، «کلمه باقیه» را همان منصب امامت دانسته است که تا قیامت در ذریهٔ ابراهیم﵇ استمرار دارد (طبرسی، بی‌تا، ج۹، ص۶۹؛ طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱۸، ص۱۰۶). افزون بر این، آیهٔ مربوط به وعده امامت برای مستضعفان نیز در این چارچوب، ناظر به آینده‌مندی امامت و استمرار حجت الهی در زمین دانسته شده است (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱۶، ص۱۴).

در روایات نیز این اصل به‌صورت مکرر تبیین شده است. معرفی وصایت و امامت به‌عنوان ادامهٔ راه پیامبرﷺ و با تعبیر «حجت بالغه» خدا بر بندگان (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج۲، ص۶۸۱)، توالی امامان از امیرالمؤمنین﵇ تا امامان بعدی به‌عنوان حجت‌های الهی بر زمین (طبرسی، ۱۳۷۶، ج۲، ص۱۹۴) و تأکید بر این اصل که زمین هیچ‌گاه از وجود حجت تهی نیست؛ خواه آشکار و مطاع، خواه پنهان و در تقیه (طبری، ۱۴۱۳ق، ج۱، ص۵۳۰؛ نباطی، ۱۳۸۴ق، ج۲، ص۱۵۴) بیانگر این است که استمرار امامت ضرورتی الهیاتی برای معرفت‌بخشی امام و بسته نشدن راه هدایت در طول حیات بشری است.

بنابراین جریان هدایت باطنی امام امری همیشگی و بدون انقطاع است و دوران غیبت را هم دربر می‌گیرد؛ چراکه غیبت امام معصوم، به‌معنای پایان هدایت امام نیست؛ بلکه نحوهٔ دسترسی به آن تغییر می‌یابد. قابل ذکر است که هدایت امام، هرچند فیضی فراگیر و پیوسته است، اهتداء، یعنی پذیرش هدایت و فعلیت یافتن آن، در گرو طلب، آمادگی و قابلیت درونیِ مخاطب است.

ششمین و شاید بنیادی‌ترین پیامد این نظریه، تبیین نسبت امامت با هدایت در سطحی فراتر از ارشاد لفظی و تعلیم ظاهری است. پیش از این بیان شد که در تفاسیر امامیه، هدایتِ مرتبط با امامت، به جهت ارتباط با «امر» الهی و ساحت ملکوتی هدایت، معنایی عمیق‌تر و فراتر از صرف نشان دادن راه دارد و آن رساندن انسان به مقصد است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج۱، ص۴۳۹؛ ج۱۳، ص۴۵۵؛ طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج۱، ص۲۷۲).

حال نظریهٔ امامت معرفت‌ساز می‌تواند نسبت و رابطهٔ امامت و این نوع هدایت را به خوبی تبیین سازد. ویژگی‌ها و شأن هدایت‌گری امام، معرفت‌بخشی او را به دست می‌دهد. اما پیامد معرفت‌بخشی امام صرفاً در سطح تحویل گزاره‌های صادق نیست، بلکه هدایت باطنی و ولایی امام و درنتیجه تأثیر تربیتی و وجودی بعدی از کارکرد معرفت‌سازی اوست.

## نتیجه‌گیری

استدلال مقاله از بازخوانی مفهوم امامت در سنت کلامی امامیه آغاز شد و با تبیین مؤلفه‌های بنیادین آن، یعنی نصب الهی، عصمت، علم الهی و مرجعیت دینی، نشان داد که امامت در این منظومه به شأن سیاسی و اجرایی و حتی شأن دینی محدود نیست. سپس با بررسی نسبت امامت با توحید، نبوت و هدایت الهی، روشن شد که امامت در ساختار کلان الهیات امامیه استمرار مرجعیت و هدایت الهی پس از ختم نبوت و ضامن صیانت از حقیقت دین است. آنچه این پژوهش درصدد آن بود، این است که بر پایهٔ این مبانی، تبیین و تحلیل کند که امامت به‌مثابه شرط تحقق معرفت دینی معتبر است و تنها امام معصوم است که در رفع بحران مرجعیت تفسیری و تعیین معیار نهایی فهم دین نقش اساسی دارد. بنابراین مرجعیت معرفتی امام به‌عنوان حلقهٔ واسط میان وحی و فهم معتبر دینی است. در ادامه، بر اساس این مبانی، پیامدهای الهیاتی نظریهٔ «امامت؛ اصل معرفت‌ساز» در حوزهٔ بازخوانی و اصلاح فهم امامیه از مرجعیت امام، جایگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام در تفسیر و فهم قرآن، جامعیت علمی امام، قلمرو علم دینی، ضرورت استمرار حجت الهی به‌عنوان معیار فهم معتبر دین و مجرای هدایت الهی استخراج و تحلیل شد.

این تلاش و تحلیلِ پژوهشی به دست می‌دهد که اولاً امام به‌جهت ویژگی‌های خاص و شئونش در شکل‌دهی، صیانت و اعتباربخشی به ساختار معرفت دینی نقش دارد و معرفت‌بخشی امام از حجیت و مرجعیت برخوردار است. ثانیاً اصل امامت و ضرورت وجود امام از زاویهٔ دیگر قابل تبیین است. تاکنون به امامت از حیث تاریخی یا سیاسی و اجتماعی یا حداکثر اعتقادی نگریسته و ضرورت آن اثبات می‌شد. اما از این پژوهش این نتیجهٔ مهم حاصل آمد که امامت در منظومهٔ معرفتی امامیه، مبنای نهایی اعتبار و معیار تصحیح معرفت دینی است. ازاین‌رو با توجه به اهمیت و ارزش کسب معرفت از منظر تعالیم اسلامی، تلقی معرفت‌بخشانه از امام، وجود او و استمرار امامت تا زمان برپایی قیامت را ضرورت خواهد بخشید.

همچنین این یافته را می‌توان افزود که نظریهٔ «امامت؛ اصل معرفت‌ساز» می‌تواند چارچوبی را برای ارزیابی مبانی معرفتی عرفان‌های نوظهور و مرجعیت‌های معنوی نوپدید برخاسته از فضای مجازی، فراهم آورد.

## منابع


*قرآن کریم*.

استرآبادی، علی (۱۳۶۸). *تأویل الآیات الظاهره*. قم: جامعهٔ مدرسین.

اکبرزاده، فاطمه و همکاران (۱۳۹۹). ابعاد معرفتی امام زمان﵇ در آموزه‌های دینی. *معرفت*، ۲۷۱، ۱۹-۲۶.

الهی‌منش، رضا (۱۴۰۲). نقش هدایتی و سلوکی انسان کامل در منظومهٔ معرفتی امام باقر﵇. *پژوهشنامه عرفان*، ۲۸، ۲۸-۴۷.

ایجی، قاضی عضدالدین (۱۳۲۵ق). *المواقف*. قم: شریف الرضی.

ابن‌بطریق، یحیی بن‌حسن (۱۴۰۷ق). *عمدة عیون صحاح الأخبار*. قم: جامعهٔ مدرسین.

ابن‌فارس، احمد بن زکریا (بی‌تا). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب التبلیغ الاسلامی.

بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۳۸۹). *ترجمهٔ البرهان*. تهران: نهاد کتابخانه‌های عمومی.

بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۵ق). *البرهان*. قم: مؤسسة البعثة.

پورمحمدی، نعمیه (۱۳۹۱). جستاری در راه‌های اثبات امامت اشخاص در روایات شیعه. *امامت‌پژوهی*، ۸، ۱۳۷-۱۶۶.

ترخان، قاسم و همکاران (۱۴۰۳). گونه‌شناسی رفتار ائمه در اظهار ادله عقلی بر امامت خویش. *پژوهشهای اعتقادی کلامی*، ۵۳، ۷۳-۹۶.

تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق). *شرح المقاصد*. قم: شریف الرضی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۸). *تسنیم*. قم: اسراء.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۷۶). *الفصول المهمة*. قم: مؤسسهٔ معارف اسلامی امام رضا﵇.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*. قم: مؤسسهٔ آل‌البیت.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۵ق). *اثبات الهداة*. بیروت: مؤسسة الاعلمی.

حسینی، سیداحمد و همکاران (۱۳۹۸). برداشت‌های عقلی از روایات درباره مرجعیت دینی امام. *معرفت کلامی*، ۲۳، ۶۵-۸۰.

حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۲). *کشف المراد*. قم: مؤسسهٔ امام صادق﵇.

حلی، علی بن یوسف (۱۴۰۸ق). *العدد القویة*. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی.

حویزی، علی (۱۴۱۵ق). *نورالثقلین*. قم: اسماعیلیان.

خصیبی، حسین بن حمدان (۱۴۱۹ق). *الهدایة الکبری*. بیروت: البلاغ.

دیلمی، حسن بن محمد (۱۴۲۷ق). *غررالاخبار و دررالآثار*. قم: دلیل ما.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ق). *مفردات الفاظ القرآن*. قم: دارالقلم.

رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۷). *قرآن مهر*. قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.

رودگر، نرجس (۱۳۹۹). مراتب مرجعیت معرفتی حضرت فاطمه﵄ در نظر اهل‌بیت، شیعه و اهل سنت. *پژوهش‌های اعتقادی کلامی*، ۴۰، ۱۲۷-۱۴۸.

شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۶). *پژوهش‌های قرآنی*. قم: بوستان کتاب.

صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸). *عیون اخبارالرضا﵇*. تهران: جهان.

صفار، محمد بن‌حسن (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات*. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۳ق). *المیزان*. بیروت: مؤسسة الاعلمی.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۶). *اعلام الوری بأعلام الهدی*. قم: مؤسسهٔ آل‌البیت.

طبرسی، فضل بن حسن (بی‌تا). *مجمع‌البیان*. تهران: ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق). *دلائل الامامة*. قم: بنیاد بعثت.
طوسی، محمد بن‌حسن (۱۳۷۲). *الامالی*. قم: دار الثقافة.
طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۵ق). *تلخیص المحصل*. بیروت: دار الأضواء.
طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۷ق). *تجریدالاعتقاد*. تهران: مکتب الإعلام اسلامی.
عاشوری لنگرودی، حسن (۱۳۹۳). شباهت‌های سیره سیاسی ـ اجتماعی امام حسن و امام حسین علیهما السلام. *رهنوشه*، ۹۳، ۱۸۵ـ۲۰۰.
عراقیان، حمیده و دیگران (۱۴۰۰). اقدامات امام کاظم علیه السلام در راستی اثبات امامت ایشان در منابع شیعه و اهل سنت. *شیعه‌شناسی*، ۷۳، ۹۱–۱۰۸.
فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۸۰). *اللوامع الالهیه*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
فراهیدی، خلیل بن احمد (بی‌تا). *العین*. قم: دار النشر.
فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۷۲). *نوادر الاخبار*. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۷۶). *الأصفی*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق). *الصافی*. تهران: مکتبة الصدر.
قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق). *تفسیر القمی*. قم: دارالکتاب.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحارالانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
محدث نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. بیروت: مؤسسهٔ آل‌البیت.
محمدی، ابوالفضل و همکاران (۱۴۰۴). قلمرو علم و عصمت امام در اندیشهٔ سیدمرتضی و کراجکی. *معرفت کلامی*، ۳۵، ۱۱۵–۱۳۲.
مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). *مجموعه آثار*. تهران: صدرا.
مفید محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق ـ ج). *تصحیح الاعتقادات*. قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق ـ الف). *النکت الاعتقادیه*. قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق ـ ب). *اوائل المقالات*. قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
نادم، محمدحسن و همکاران (۱۴۰۰). کم و کیف علم امام از دیدگاه علامه مصباح یزدی. *معرفت کلامی*، ۲۷، ۷۵–۹۰.
نباطی، علی بن محمد (۱۳۸۴ق). *الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم*. تهران: مکتبة الرضویة.